

خدا حافظ حکیم با...



دکتر هادی دلبری



یاد می آید و نه از پیغمبر»
رساله دلگشا را کناری می نهم و
نیش خندی می زنم و سر بر می گذارم
تا لحظه ای درنگ کنم. خبر کوتاه و دردناک
است:

(حکیم باشی به ملکوت اعلی پیوست!)

شخصی از مولانا عضدالدین پرسید
چطور است که در زمان خلفا مردم دعوی
خدایی و پیغمبری بسیار می کردند و اکنون
نمی کنند.
گفت: «مردم این روزگار را چندان ظلم و
گرسنگی پیش آمده که نه از خدایشان به

بسته ستون‌ها را به تو بسپارد، هر هفته، هر شماره!

هر وقت روزگار سخت می‌گرفت، گل آقا می‌آمد داروخانه ۱۳ آبان تا حکیم‌باشی را ببیند بلکه مرهمش افاقه کند. گل آقایی که خودش مرهم درد مردمان دیارش بود، حالا فقط یک مرهم داشت و آن هم مجالست با حکیم‌باشی!

آن موقع من دانشجویی بیش نبودم و در محضر این استادان خوشه‌چینی می‌کردم و چه اوقات تامل برانگیزی بود و....

خلاصه آدم در این آبدارخانه غضنفر هم باشد، خودش کمالاتی دارد ولی بعید است وارد آبدارخانه شوی، شاغلام قلم پایت را می‌شکند! ولی اگر حکیم‌باشی را داشته باشی، رگ خواب غضنفر و شاغلام را می‌داند.

نشریه را که می‌بندم، همه چیز را به دقت کنترل می‌کند، او که یک ساعت وقت بگذارد، مثل این است که تو یک ماه پشت میز کلمه به کلمه را خوانده باشی!

وقتی حکیم‌باشی خودش گل آقای نشریه تو باشد، دیگر نگران اوضاع آبدارخانه نباش، طنزها را که می‌خواند، پوزخندی می‌زند! حالا تو خیالت راحت شده که از مطلب راضی است. همین یک اشاره کافی است که بدانی کارت را درست انجام داده‌ای. بیش تر از این از حکیم‌باشی که به تایید نظر حل معما می‌کند، توقع تایید و

حالا دیگر نه گل آقایی هست و نه حکیم‌باشی و نه آبدارخانه‌ای..... منم و چند شماره گل آقا که از لابه لای کتاب‌ها و نشریات قدیمی بیرون کشیده‌ام و ورق می‌زنم.

■ نیش عقرب!

یک انگلیسی سگش را گاز گرفت (جراید).

پس معلوم می‌شود که:

✧ این انگلیسی‌ها همیشه «غریب‌گز» نیستند.

» حکیم باشی «

شاید در برخورد اول با او تصور می‌کردی که با کوهی از جدیت و مدیریت خشک و انعطاف‌ناپذیر روبرو شده‌ای.... عجله نکن.... زمان لازم است تا قلب نازک او درهای شوخ طبعی و طنزازی را باز کند و تو دریایی شاغلام چرا یک عمر خدمت جای دیشلمه گل آقایی را به جان می‌خرد. همه مطبوعاتی‌ها می‌دانند گل آقا از آن‌ها نیست که مجله را به آب بیند و آخر هفته ملغمه بی سروته تحویل مردم دهد. خودش می‌دانست که اولین نفرها که نشریه را از دکه می‌خرند و یا برایشان می‌خرند، شخص اول و دوم مملکت است که ببیند معجون این هفته چه از کار در آمده؟

حکیم‌باشی باید باشی که گل آقا چشم

تمجید نداشته باش! آخر او وقتی پای سماور شاغلام می‌نشیند و در سطح اول مملکت آدم‌ها را قلقلک می‌دهد، دیگر این افاضات تو بیش از یک سر تکان دادن، جایی ندارد، همان هم ما را بس است. در نشریه کنار طنزهای خام ما، دو خط می‌نویسد که آبرویی به نشریه بدهد. ای بابا! در جعبه این حکیم‌باشی مگر چه نهفته که با دو خط آبروداری می‌کند؟ اصلاً حکیم‌باشی از کجا این همه بذله‌گویی و طنزازی را رو می‌کنی؟ همه این حرف‌ها در دلم پنهان است و با حسرت به قلم او نگاه می‌کنم. مجله گل‌آقا این روزها در اوج کار است. فشارهای زیادی هست که در دهن گل‌آقا را گل بگیرند ولی ظاهر از زورشان به این جماعت آبدارخانه نمی‌رسد والا ما که فقط حکیم‌باشی را می‌بینیم، حساب کار دستمان می‌آید. این‌ها با شخص اول مملکت هم کار دارند، چه برسد به چند تا وزیر و وکیل... دل شیر می‌خواهد که دارند و قلم عبید

زاکانی که ظاهراً یک جورایی به دستشان رسیده، حالا تو محمود غزنوی هم که باشی، کاری از دستت بر نمی‌آید! با حسرت به او نگاه می‌کنم، حکیم باشی جان! آن قلمت را بده به من، شاید راز اصلی در همان قلم باشد. لااقل چند روزی دست ما باشد، شاید ما هم توانستیم لااقل دل غضنفر را به دست آوریم. حالا دیگر در آبدارخانه را بسته‌اند. نه شاغلام و غضنفر و نه حکیم‌باشی و گل‌آقایی هست! حالا باید تلگرام را باز کنی و به طنزهای سخیف پست شده دل خوش کنی! دلت می‌گیرد ولی چاره‌ای نیست جز این که چشم‌ها را روی هم بگذاری و به یاد بیآوری کنار حکیم‌باشی نشسته‌ای و داری نشریه را می‌بندی، او هم با یک پوزخند ریز مطالبت را تایید می‌کند؛ یعنی هنوز بچه‌ای ولی عیبی ندارد، بزرگ می‌شوی... چای دیشلمه گل‌آقا سرد شده و از دهن افتاده و ما ناباورانه داریم حکیم‌باشی را به خاک می‌سپاریم.

✧ خداحافظ "طیب دردهای" مردم!

✧ خداحافظ "لبخندهای زهردار" قلم!

✧ خداحافظ "شجاعت دهه هفتاد" گل‌آقایی!

✧ خداحافظ "استاد سیامک نژاد"!